



تصویر: سایت سیمای شغنان

قرنطین، تعطیلی مکاتب، بی برنامه گی والدین برای تعلیم اطفال

و اجرای کارهای شاقه توسط کودکان



نویسنده: وحید آمونزاد

۲۰ می ۲۰۲۰

شغنان- افغانستان

از مدت تقریبی یک و نیم ماه می شود که بابت شیوع ویروس کرونا، ثبت چند واقعه ی مثبت در استان بدخشان و اعلان وضعیت اضطرار و قرنطین، از طرف دفتری که در آن کار می کنم، برای کارمندان این دفتر وضعیت قرنطین اعلان گردیده و در زادگاهم - شهرستان شغنان - در قرنطین به سر می برم. راستش قرنطین و تمام روز در خانه ماندن دشوار است. مجبوری هر روز، از پگاه تا بیگاه، در کنجی لم بزنی و شش جهت اتاق را بنگری. فکر می کنی که اتاق، اژدهایی است که تو را قورت کرده و در شکمش دست و پا می زنی. تصور می کنی که دیوارها هر روز نزدیک تر می شوند و تو را در میان شان محکم و محکم تر می گیرند؛ احساس می کنی خُرد و خمیرت می سازند (اگرچه بنده، حوصله ی در خانه ماندن و بیرون نرفتن را زیاد دارم و پرسه زدن زیاد اصلن عادت من نیست).

گاهی رایانک (لیتاپ) ام را می گیرم و به مستندی، دکلمه ای، فلمی، آهنگی و نوار سخن رانی روان شناسی دکتر انوشه و دکتر آزمندیان گوش می سپارم. زمانی هم با رمانی، داستانی، مجموعه ی شعری ای و کتابی سر و کله می زنم و خودم را مصروف می سازم و لحظاتی هم که خسته می شوم، گوشی ام را گرفته، وارد جهان انترنت و شبکه های اجتماعی می شوم. تلویزیون را هم که گاه گاهی می بینم اما نه چندان؛ در شبکه های اجتماعی و تلویزیون که حرف اول را کرونا می زند؛ سخن از شیوع کرونا، شمار بیماران، آمار تلفات، رقم بهبود یافته گان، تلاش ها برای مهار این بیماری - ساختن واکسین -، مراقبت های بهداشتی و قرنطینه است. گاهی هم نظر به کار مهم و ضروری ای که پیش می آید، قرنطینه را شکسته، پوزبند (ماسک) زده، بیرون می شوم. گاهی تا بازار شهرستان مان بابت خریداری دارو یا غذا و گاهی هم تا مزرع و باغ مان، بابت قلبه و آبیاری و دیگر کارهای کشاورزی (اگرچه مهارت کارهای کشاورزی را هم ندارم و فقط سیاهی پالیز هستم دیگر).

شغنان، اما قسمی که به نظر می رسد، چندان به کرونا و قرنطین توجه ای نکرده و این مرض مهلک را جدی نگرفته است؛ عابر ها به راه شان ادامه می دهند. خودروها، جاده را می شکافند و غرغر کنان می گذرند. صدای آهنگ های مختلفه به ویژه آهنگ های محلی و دمبوره از پخش کن (لود اسپیکر) موترسایکل ها که از جاده ی تقریبی صد، دوصد متری خانه ی ما می گذرند، معمولن مزاحم خواندن ام شده و لحظاتی تمرکز ام را بر هم می ریزند. دکان ها باز اند. پوزبند در صورت کم تر کسی دیده می شود. دست دادن و بغل کشی شماری را گاهی/اغلبن می توان دید و اگر به کسی از کرونا بگویی، شماری می

گویند که این جا آب و هوا خیلی خوب است و کرونا این جا نمی آید - اصلن کرونا این جا آنتن نمی دهد و چیزی هم کرده نمی تواند و شماری هم باور دارند که کرونا یعنی همان سینه بغل و زکامی ست که در شغنان، زمستان سال پار شیوع یافته بود و شماری را هم به کام مرگ کشانید و رفت!

اما دغدغه ی من از نبشتن این متن، چیز دیگری ست. قسمی که همه در جریان هستیم، ویروس ساری کرونا(کوید-۱۹)، از مدت تقریبین بیش تر از پنج، شش ماه، دنیا را در وضعیت غیر عادی قرار داده و سه، چهار ماهی می گذرد که پایش به کشور ما نیز رسیده و خانواده های زیادی را در گلیم غم نشانده است. بیش تر نهادهای دولتی و خصوصی تعطیل اند، دروازه ی مدارس، مکاتب و دانشگاه ها بسته است و تقریبین قریب به تمام دانش آموزان و دانش جویان، در حالت بی برنامه گی کامل قرار دارند، اگرچه وزارت های تحصیلات عالی و معارف، تلاش کرده اند تا برنامه های بدیل آموزش حضوری را تهیه ساخته و جای گزین آن بسازند که تحصیلات از طریق انترنت به گونه ی آنلاین و تعلیم از طریق شبکه های تلویزیونی، نمونه ای از این تلاش ها اند.

حال اگر از زوایه ی دیگر به قضیه نظر بیندازیم و بالای زنده گی کودکان و تعلیم و تحصیل آنان تمرکز کنیم (که هدف ما هم از نوشتن متن حاضر، همین موضوع است)، وضعیت واقعن نگران کننده و بحرانی به نظر می رسد. که در زیر به چند مورد اشاره ی کوتاهی می نمایم:

این جا در همسایه گی ما، در هفت، هشت خانه، تقریبین بیش تر از 20 کودک وجود دارند که همه شان شاگرد مکتب اند. شهرستان شغنان با وجودی که برق 24 ساعته دارد و امکانات بیش تر نسبت به شماری از شهرستان های دیگر بدخشان و شاید حتا کشور، زیرا بیش تر مردم آن باسواد اند (به قولی 99% و به روایت دیگر 95% مردم شهرستان شغنان باسواد اند) و این شهرستان هم مرز با کشور تاجیکستان است پس خوامخواه تأثیر پذیری خودش را از مردم آن سوی آمو در اثر تعاملات مختلفه و دید و وادیدها و معاملات بازرگانی دارد. با وجود آن هم که دیده می شود، در این روزهای کرونایی و قرنطینه، این جا والدین کم ترین توجه ای به آموزش و پرورش اولادهای شان ندارند: یکی از همسایه های ما، خانه می سازد و فعلن کار شان آغاز و جریان دارد. گاهی که از پنجره سر می کشم و بیرون را می نگرم، پسر بزرگ خانواده که احتمالن 16، 17 سال سن دارد، شاگرد صنف 10، 11 مکتب بوده و از کابل بابت قرنطین با خانواده این جا آمده است، را می بینم

که بیل در دست، مشغولِ کندنِ تهداب خانه است، یا مصروفِ شکستنِ سنگ، آماده ساختنِ گل یا هم سرگرمِ دادنِ سنگ به معمار می باشد؛ کارهایی که آدم بالغ و بزرگ به سختی انجام شان داده می تواند/می دهد. و یا همسایه ی دیگر ما که زمین زیادتری دارد و پسر بزرگش شاید 9، 10 ساله باشد، هنگامِ قلبه ی زمین، این پسرک کوچک، به چوبِ اسپار نمی رسیده، اما قلبه می کرد اگر جایی هم قلبه زمین را خراب می کرد، پدر با لفظ (پدر لعنت، اولاد سگ، خدا جانته بگیره و...) بالایش چیغ کشیده، دشنامش می داد و گاهی هم این پسرک را می بینم که بیل بر شانه، دنبال آب و آبیاری این سو و آن سو می دود. همسایه ی دیگر ما که در همین روستا دکانی هم دارد و خانه ای هم می سازند، پسر بزرگش که دانش آموز صنف 12 مکتب بوده، شاید 18، 19 سال سن داشته باشد و پسر کوچکش 10 ساله شاید باشد، مصروفِ شکستنِ سنگ، تهیه گل و دیگر کارهای دستیاری با معمار هستند و یا در گوشه/پیش روی دکان نشسته با چند پسر بچه ی دیگر، می گویند و می خندند و مصروف سوداگری اند. همسایه ی دیگر ما که فعلن مردِ خانه بیکار است و خانمش معلم، پسر شان که صنفِ یازده مکتب است، فعلن برای همسایه ی دکان دار مان که گفتم خانه می سازد، به گونه ی مزدورکار، کار می کند تا روزانه 300 افغانی اخذ نماید شاید که روزگار خانواده را چلانده باشد. و همین گونه مشقت نمونه ی خروار، می توان وضعیتِ تمام روستا و شهرستان را حدس زد و به چشم دید.

آها، زیاد گفتم اما از دختران که هنوز چیزی نگفته ام؛ وضعیتِ دخترانِ کودکِ همسایه ها و شهرستان ما، چیزی بهتر از حالتِ پسران نیست؛ دختران که صبح از خواب بیدار می شوند، از جمع و مرتب کردن بستر و تختِ خواب ها گرفته، تا جارو کشیدن خانه و حویلی، جوشاندن چای صبح، شستن ظروف، دوشیدن بز و گوسفند و گاو، انتقالِ مواشی به طویله/نوبت و چراندن آن ها، کندن شاخچه ی درختان بید بابتِ برگِ شان برای حیوانات، شستن لباس خانواده، آوردن آب از چشمه و یا نلِ آب آشامیدنی، آشپزی و دیگر کارهای شاقه و نیم شاقه به گردن شان است. گاهی هم گروه ای از دخترکان از 7-14 ساله و شاید بزرگ تر را می بینم که با سطل های آهنی و بوری های پلاستیکی/تکه ای، در چراگاه ها و جنگل و باغ و مزارع، مصروف جمع آوری پارو و پشقل حیوانی اند. بعضی اوقات هم شاهد حضور دختران زیر 18 سال، با زنانِ دیگر روستا در حشر نمودن (ساختن نمدهای وطنی پشمی) و تکاندن خانه و گل کاری، بوده ام. گاهانی نیز صدای گریه و ضجه ی پی هم پسران و دخترانِ همسایه ی مان به گوش ام رسیده است که پدران و یا مادران شان بابت

اجرا نکردن کار سپرده شده به آن ها، ایشان را زیر مشت و لگد گرفته، لت و کوب شان می کنند و زیر کتک شان گرفته اند.

واقعن دیدن این وضعیت برایم دشوار و نگران کننده است؛ کودکانی که باید در این روزها در خانه بمانند تا از یک سو به ویروس کرونا مبتلا نشوند و از سویی هم باید به درس و تعلیم شان برسند، والدین شان اندک ترین احساس مسوولیت در قبال شان نمی کنند و ایشان را به گونه ی جبری و یا دلخواه خود شان، مصروف کارهای شاقه و نیمه شاقه می سازند و آخر امر، این پرنده گان زیبا و دوست داشتنی، طعم تلخ کتک را نیز از والدین شان می چشند!

این، یعنی وضعیت حاکم تقریبین تمام/بیش تر نقاط استان بدخشان و حتا کشور مان است!

این در حالی ست که افغانستان یکی از کشورهای پیمانی نامه ی حقوق کودک را امضاً کرده و عضو این کنوانسیون نیز می باشد؛ کنوانسیونی که در آن به آموزش و پرورش کودکان تأکید فراوانی صورت گرفته است. اجرای کارهای اجباری و شاقه بالای کودکان، در آن به شدت منع شده است و خشونت بالای کودکان را غیر قابل قبول دانسته است .

فرهیخته گان گرامی! لطفن بابت بیرون رفت از این معضله، دست به کار شوید/شویم و دست به دست هم داده، راه و چاره ای جست و جو نماییم !

با مهر

وحید آمونژاد

شغنان-بدخشان

30 اردیبهشت/ثور 1399 خ. مطابق 19 می 2020 م.